

و مخدوم صاحب که بملاقات میر سهراب رسیده استقامت در مخلصی جاگیرات نموده پسر ارالیه  
 وکیل معتمد خود بطرف حضور تخریر نموده که عبد الرحمن شاگرد استاد گاهی بیجاهاست سفارش  
 او نشان بضمون شور و شیرین در حضور این فلک تمکین گذارش منت حضرت جهان دانش  
 خود بر در خرد آفرین اند جواب با صواب که سنگ آب سازد درین راه موم تمام حکمت  
 نقان یا معجزه داود علیه السلام تعلیم داده حضرت نصرت بخشیدند که وکیل بر بار که  
 غم بار رحمت بسته گشته شنیده در ایام کل میرز گردید و تباریخ چهاردهم ماه شبان  
 المکرم سن یک هزار و صد هفده میان صاحب عبدالغنی خان از فلودی نغمیت حاجی پور  
 در اوج پور وارد و فلودی پور حضرت منزلت شناس قدردان اصناف تفقد و تجلیل  
 مقتضای خلاق مجلی مرعیه شسته از استقبال و ضیافت و ترخیص انواع مدارات  
 مصروف فرمودند سینه زنجیر ضل یکی زبان کنه که عبارت از بی زبان شد و ثانی  
 در زندان و یک زنجیر فیما و دلاله چند لعل وکیل مبارکه جوهرت ای و کله همراه  
 او نشان بود از اوج متر که دریا چناب و نیلاب که کجا میروند گذشته در دریا سینه  
 متصل قریه کلان پور عابد بجای پور پوست افر ختن علم محاربه بی علم مقتضای  
 نواب گردون قباب بیاس عبدالصمد خان و ماموری معسر  
 منصور حضور لامع النور بر آبتیغ و تخریب او اگر ختن و تصویر  
 قند بار و غیره نواب صفدر جنگ بهادر که برغان محمد خان یاد دوزی بعد از  
 نسبت و خورش از دوسطه صاخراده زده الفقار خان ملین شده درین دو بکار در ضل

سرخیل شکر ساخت و هم حاجی غلام مرتضی خان سدوزی مقصدی امور مکر اول در مطرف تکر  
 و بتبیر و جله مورچال بستیمش برده قلعه دین پور را محاصره کردند عبد الصمد در ابتدا  
 دست و پا چدر اچ بقیه لشکر ملتان وجه در برابر ماورین محاصره دین پور ضعیف  
 روی نماید ای در آینه مراد زیده از هر سو پشت داد چون مکار روباه طبع خدیج سر  
 است مقتضای غول منشی و انغوی افتادان صدگونه جله بکار برده و بسیارند راه پاد  
 نورد افانغنه که جلالت شان از اب و گل بوقا غیر پشته در چند مثل ایل سبانه قدر  
 انعام و اکرام نواب امیر الامار العظام که ولی نعمت و سردار سی و دو پشت این قوم است  
 شناخته مناقضانه کار نید نواب میر علم خان برهنه شاه دستداد عبد الصمد اول کرم خان  
 درانی را بکالت در خدمت نواب کافور ستاده بر عبد الصمد سفارش نمود و این  
 کرم خان و بنایت قوی الحجه عظیم البکل بود از طول قاتمش چه عرض رود سده و کله در زوبانه  
 و بال و بال امثال دیوداشت بهر میر علم و خود زور تهنیتی خود پیغامات در عبارت خشن  
 و درشت ابلاغ خست جناب اقدس المقدس تعالی شانه عما یقولون که حکم الحاکمین دینی  
 عا سوا یست هر گاه حضرت موسی و مارون علیهما السلام است فرعون با بلای رسالت  
 ماور فرمودی مر جلیل القدر نفاذ نمودی قول الله و لا ینادوا لیسوا فرج نظامی گنجوی  
 گفته و فرد و سخن به که با صاحب تاج و کت به بگویند سخنه گویند سخت و نواب  
 محمد مظفر خان که خیلی بیاد در شجاع و از اصلا ب شاه و یا امیر صاحب مناسب در قطع  
 بود شکل الفاظ و یک ان ناخذ از بس طبع شریک نیارده و رنجیدند و نشون چشم بی

اوزم را سبزی و سنبل حضرت انصاف بخشیده و کیل خوانسانی رغبت رحمت بر پشت خرنابه  
 رو بوکل کرده شنیده را مبلغ گردید آن جوان فریج نام تجربکار از بس که بخارستگار و در سبزه  
 و طریق مصلحت را نمی بیند پشت و زبان زبانه این ترا نذر مناسب حاش ادا میبخت  
 و فرد و صلاح کار کجا و من خراب کجا و هنوز نشکر سرکار که بگفت نواب عالی در پیشانی  
 توقف پذیر که میر علم بی علم کنون علم خواننده زاده را که سپهسالار درستم قند بارش خواننده  
 با هزار سوار خوار کرد که چالاک تیغ کد ابر میباید سفاک خونخوار ارسال دین پورستان  
 که لشکر حاضر نواب شکسته عیال عبدالصمد از دین پور برآورد آن مجاهدین مبارز  
 چون برق بر خرمین معکر نواب عالی تاقه بسیاری را با تشتمشیر و نبدوق سوختند  
 دو صد و بیست کس جوانان از لشکریان نواب صفدر جنگ مقتول و باقی بقوار رفتند  
 و از خون زاده اهل عیال و اطفال عبدالصمد از قلمه کشیده بایره شاه دین پناه بردند  
 نواب عالی ازین بیبریت فاحش از بس عبرت چون مار بر خود مجید و از کمال غم و غضب  
 بر خود لرزید و مصنف این صیغه شریفه را و کالتا بحضور خداوندی فرستاده استعانت  
 نمودند حضرت خدایگان پشتر استماع این عبرت و حرکت ناپایم میر علم که نسبت  
 نواب عالی از و بظهور آمد دل تنگ که نواب صفدر جنگ از خانه ان عظیم ایشان  
 و صاحب ناموس و تنگ داین بی مایگان سغله مشش بی چهارا چه حد و چه یارای  
 که بخت نواب عالی مساوت نمایند مانند مبین محمد خان خانانی و عبد اللہ خان طیبانی  
 حکم مطاع اصداریا دهم شکر می تازه زور و جمعیت سابقه لاش که فی الفور شناخته

شتافته محاصره دین پور سخت نمودند و گوله با توپ نهمباره بوفرت زده و سلاکت  
 که چه زیر دیوار قلعه برده قلعه را استخر و منهدم ساختند و میر علم را توفیق ان نشد که گریه  
 ترک نماید و درین کشمکش که سرکار را رفیق شفیق نواب عالی پنداشت بمبشتی صورتی  
 که دکیل سرکار و پیش او علی الرسم حاضر میماند طرح بد سلوکی انداخت سخنان نامعلم  
 با دگفتی و در مورعیت هرزه برداشتی و جناب اوندی که در وقایع این قبله قال خیال  
 اخراجش از منصب حمیت در اول گرفتاری ملک داد قوم مانک معتبر حاجی خان مندابی که در گشته  
 پیش میر علم رجوع داشت و مالیه قطع متعلقه بکشش میداد و بفرح نام سازگاری میر علم  
 بویگان سرکار خورسند شده شرح واقعه بویکل زیکاشت حاجی که از قبله دین گشته  
 بدون اداناسک حج در خانه نشسته حاجی شده تا که قوتی در فیه کفار رسید بر آنها  
 می پیچید اکنون که راجه بیکانیر بقایم ریخته بر مقاومت در مصداقاً مقابله انداخت این حاجی  
 کافر است میر علم در راز کشاده بحدوث ابله فریب و هوا باطل علم سرگون اسرطنده  
 داد و بخوی خاکستر افشوده صحبتش گرم گردید که باند کم خان مرقومه الفرق از پیش  
 میر علم خان دکیل شده متواتر و مکرر نزد حاجی خان رفت آتش فتنه از دم گرم حاجی  
 خان شتعال گرفت حضرت سلیمان صفت زمان این کینه را در خزینه تخیله آما پذیرفت  
 و بوشش الفاظ میاسن و مقابح بلوح متصوره این جوهر رقم یا قوت علم و محفظه تنه که  
 بمن عرفت که در شکر و است از صدون مشاور کشیده شد خشت که اخراج میر علم خان  
 اصح و لازم است نواب عالی که خود درین معاطله استمداد نماید نواب برطنده خان نامعلم

کبھی شمالی را عالی در یکا رفیق باید کرد که هر چند جهت نیست مگر یار نه بیادده دور کاوه  
 رقم الف و احد کیفیت در دوا یا زده و سه ۱۱۱ یکصد یا زده و نبد مصنف را بنا بر آن  
 فی الحال استیصال امور فرمودند و در عقب بنده مولوی محمد صالح که عالم و مورخ و شاعر است  
 و تاجق او گسائین بسیار است بطرف نواب صاحب مقرر و تجویل مکی مدارج مخص و رسیدہ  
 ہستمالہ دولہ ہی تسلی و تقریبی ل نواب صاحب آفرود اول بایر محمد خان افغان برابرہ  
 راست ثانیاً لاسلامت رای برادرین مولف برکالت نواب سرطنہ خان سرطنہ صاحب  
 کہ ملازمت نواب ستطاب یافته کچھ صلاح شیون بصوبہ صواب شہر لہ رفتہ انجا لجاہا  
 تہ سیر و تباہ بر مصالح و مضار کا ملاحظہ ہر ای درسی کہ دہند تو اندر فریق این میرین  
 سیرین عم النظیرین کردند ہم معتبر نواب صاحب علی القاب با خود بر دیار پس پیش باید کہ  
 بلاقات نواب سرطنہ خان رفتہ با پنج مناسب این اتحاد است در بدل مساجد و کتب  
 لاسلامت ای بچیان کہ دعاشق محمد خان افغان ترمینی بیشتر نزد ناظم کبھی شمالی در کابل  
 در عقب لاسلامت ای معتمدان کاروان درستادند کہ تحریریں مانودہ آن بفتح جا لگا  
 بر پلہ مرقتی جامع ساخته چون تباہی علی جل ضرور ہر ہم ہر مقدہ محبت قبایل  
 حضرت عالم بنا بہیت بعد تصیم اس غریت براخراج میر علم از دیرہ و ہندام قلندہ  
 کہ متصل محمد پور دیوالا حدت ساخته نامش قندہ مار ساخته دیکہ شائیندن دوبرخا  
 دار افغان دوران دار و عبد اللہ خان دہر دیوان سلامت ای ہفت ہزار سوار ہزار تیر  
 زن دشمن شکن مردان در قریب بکب الہ رفتہ نشسته و تہ دو ماہ محمد نصیر خان کہ یہ کج

کور کچ لشکر جاگیر دار افتد آباد تمام برادری مشارالیه روایت که مویذت کسابق گردید منصور  
 خان افغان ننگ که خیلی جری مقرب میر علم بود در امتثال خود علم شجاعت می افراشت  
 حسب الایا سردار خود بحیثیت کثیر بریشان و جم غفیر سرکردان در منازل کشتی آهسته بقصد  
 فاصد بر تعلقات این سرکار عظیم الاقتدار واقع ایندو اسب چون مار سر خود بنک و خست  
 اموال رعایا دست تطاول کشاد تا میداهی جبل نغره که در هر زمان و مکان شامل عساکر  
 فیروزی اقران این عزیز سلیمان نشان است ننگه شدید بر منصور مقهور عنید فتاو و باز  
 شکرار که ان تباہ کار تیره اختر بد روزگار مصدر جرات و شجاعت گردید همان دید که در مرتبه  
 اول بد رسید تاریخ نهم ماه ربیع الثانی پنجم اردو صد و پنجاه صاحبزاده فرخی نهاد  
 سامی تبار محمد ایزدیار خان المعروف بر محمد نصیر خان مع بعضی اکین دولت مشیران  
 مملکت حسب الامر حضرت قضاقد شریف برده استظهار و اعتقاد ما مورین مملکت بنیاد  
 شدند و ذاب عالی را که افراج میر علم و تخریب عبدالصمد اقصی مراد و چون این برود مقصود  
 لازم ملزوم و یکی منصور بردگیری دور اول مشاوره جایز ان بود که هرگاه یکی از فرزندان  
 نامدار کاسکار حضرت خدیو ملک قستم اربابین رو بکار زانفرد شود از اولاد گرامی نهاد و نواب  
 مشنری نهاد فی الحال یکی پیش صاحبزاده رسیده معادن بیدگروا بنده گردید لیکن نواب  
 عالی را که به پسران عظیم الشان محبتی دارد تمام و هرگاه احدی نذر نواب داده بتعین محرم  
 یا بسیر دریا ریاستشای باغ دیان زیارات متبرکه اهل الله رفیق نواب سلطان ارباب  
 اشتظار قرار بر آن گرفتند و سوره اخلاص بخط نشان خواندی و صلوة دور و در آورده کرد

و تا که خبر سعادت خیرشان بجز نشیند یسکین مواد صفا را شناسند و این معاطره  
 و خصوص مقابله شخصی که خود سرفتنه برشت بر پاشتر نمیزد نواب علی القاب از سال  
 صاحبزاده متامل و وضوح این خبر بخاطر الطفت نبایت گران و گساین بهار را که در فرشته  
 که نواب صفدر جنگ صریح بگویند که درنگ نیکاز ناموس ننگ مساین سلیقه نقد ارباب  
 حجت میر علم و عبد الصمد عالم مخالفت نواب بهادر بر پا کرده بود ندو عوی آنها بر ایشان است  
 ما خود از جناب بشاوی لمور اعانت عبد الصمد ایم پاس قدمت رو بطاعت اتحاد نواب یا  
 منزلت بهرام نهاد همه محاسن و تقابح نامشده مرقت مسم کینای نواب سپهر قباب  
 ازم و مقدم تصویریده در تبنیه میر علم دهانت عبد الصمد خود در انگشت نمایمال آسا  
 که دایمیدیم بر کس فرزند خود غریز و نخت جگر است با کچه خود را از چید روز مرسل در بسته  
 ایم دشمنان هنوز ولایت و لعل و دار مدار و فکر و افکار و نذر اعتماد عجب غیرت و صلاح کار  
 و وفای عهد و قرار است اکنون در ارسال صاحبزاده و شکر جزار نمایمال نه نمایند و غیرت  
 بر چه اسم تر مرسل فرمایند به مصر و به که آفتها است در تا خیر طالب زبان در و  
 و در صورت وقوع ویرا حال غالب که دارد است و آنچه را برض خود عرض جناب بشاوی  
 نماید و از آنجا تبار کی بظهور بشتابد و یا میر علم کسان برادری و توأم را طلب سازد و آن  
 نوری بر در خانه مسلی سردار عظیم الوقار است و هم تحقیقی دوست عم برادر زاده خود  
 بخوشش برادر خود و بکار رنگ دیگر گیرد و ما که برین پله آمد ایم لامحاله تخم دست مبت  
 ما است که بر چه باد ابا بخش بر کنیم و او را از با فکنیم و ظهور با درقه نقش از خراسان

خراسان اخراجش خالی از مشقت و صعوبت نتواند بود + شیخ سعدی شیرازی +  
 در حق که اکنون گرفت است پای + به نیروی مروی براید ز جای + در گنجیان  
 روزگارش بی + بگردنش از بیخ ز کسلی + سر چشمه شاید گرفتن بیل + چو پیر  
 نشاید گزشتن بیل + و این همه مدارج که خود بدولت بزبان شرف نسرودند  
 که گسارم لسان و صاحب مزاج شناس بازوان جناب صدایگان است رفته  
 نواب کامیاب بر اصبه حکمت علی و لطیف اکیل فهانیده صاحبزاده محمد و الفقار خان  
 باشکران عازم معرکه نهرت شان خانمحمد خان بادوزی سرکرد سپاه نواب عالیجا  
 دیوان شیرمحمد خان نوکانی مقصدی و انا لیس صاحبزاده سمیت انبیا و لاله سلاطین  
 همراه آمده برده صاحبزادگان را مثل قران سعیدین کجاست و فی الفور لاله مذکور برگشته  
 از حضور این ضیاء خود گنج نعت نواب محمد خان با مورد آوردن برادران نواب با در قوی  
 محال و دشوار گویا بنیزه جو انتقال در کمال حکمت پیشه نعم الهال باید که با طایع اصناف  
 بهیبتات و تحریفات استعمال الافسانه و فسون مثال که ان کوه تمکین سنگین از جا  
 جنبانید و باروری منصور رساند همانا لاله مشارالیه حکمتی بکار برده حرفی اظهار نمود آن  
 فلک شکوه را بهر جایه وسیله مستعد بر او نشد ضیاء رخا سپیدار در حکمت خردوان  
 و سامان شایگان با خود آورد و بر فرورد رخا سپیدار شکرش برود و لاله در چکها دیده  
 ترغ و شیرین مجادلات حبشیده بعد اجماع هر سه عوامه در امی عساکر و بهولت عبود از محاب  
 گذشت تباریح چهارم شهر رمضان ۱۲۱۴ کینبار دو صد هفده قشون ظاهر شون احوار

بایون توکل قادر چون در منازل کشتی از حد و حصر نفوذ نداشتند بر گاه خسرو خاور  
 به عزم تخریب عالم کبیر با دیوان ملک ملک را برافروشتند بهادران منصور نگار کشتی با پرچم  
 اویزه بلند ساخته از قریه عجبیه توجیه عبور و میر علم که بدان رو آب در پیانده مقابله عجبیه  
 دیره داشت سوار شده به تخلص تمام برابر شام فیروزی التزام می آمد تا مجاورت شهر علم  
 خان که محال حکومت است مبارزان بسکرا اقبال رسیده بجوشن جلالت مقتضای استقامت  
 اول از همه عبد الله خان استظهار اعانت ابی من توکل علی الله فوج حربه و عتصا و ادا  
 اقبال حضرت عالم پناهی از آب با خشکی قایم ساخته قائم و ارجون تنه درخت را  
 قایم و قیامت از مقادیرین بر کجیت و از بسیار مقابلین که خون پاک بر کجیت من بعد علی  
 محمد سیال فوراً رسیده تقبل دشمنان تیغ کینه آسخت و در عقبشان بر خورد از خان عباد  
 سیاه در لشکر نواب سر بلند خان در مصابا بعد اسخت او کجیت و سوار سوار پیاده  
 به پیاده بنان تخت که امتیاز میان ستم دلان از نظرف و از سیاه قوتان نظرف  
 اصلاً نماند قسمی اویش با هم نمودند که یکی دیگری را بشت میزد و این آنرا ملکه این گریانش  
 دید و آن زنده نشنگت بوجان برای میر علم گلشن انگون ساخته باو پشت کرده و  
 اتجا استوفایه نیجا بآوردند از عسکر فیروزی اثر یک سپاهی ملین شهنشکن مقبول میر علم  
 نقشبند مغبون خراسانی تمام حیرانی و پشیمانی در پشیمانی رو کشا به کار نه از هیچ سو نپایه  
 قرار بر قرار مرجع تصویره خاک غلت عازر است بر سر روزگار خود گزید و کسر همه از میدان  
 سر کشت داده دارد دیره و عبد الله پسر خود را با خود گرفته در بس علیان گلشن و پیمان

بلش سرسواری قضا آب نوشیده و طبع اسباب داشته توقع از توایب برگزیده سامان  
 بی حساب بریده تمام سبب و نایب لکباب چشم بر این سوزان کمال صراط است شب  
 بسی قطره زن و عرق ریزن شب تاب خوار و خراب + فرد گشته سلاج در شکر  
 کجا گفتش کوه موزه کوپا و سر + وارد جام پور و از ترس جان در امکان هم مانده  
 فی الحال بداد و جمال و از اینجا انتقال بپزند میان دره کوه فرودفته کوفته دلموخته  
 شیشه نام و نیکش بر سنگ خجالت شکسته محبت چندین ساله اش بریشان گشته  
 داخل قند بار و از بیخوب صواب لشکر برشته امر ای مستطاب کجا میاب بوصول فتوحات  
 و نشاط بعد حساب شادمانه فتح زنده و اعلام فروری نعلک برافراخته شادان  
 و فرحان در دیره غازیخان نزول مبارکی نموده سامان و شیای ایجره سه بد کهر بر چه  
 از سیم وزرد اسپ و قاطر و شتر و خروخه و فرس خیمه و زوب و غیره در صیقلی در راه  
 به سهیم تقسیم یافت و از هر سرکار شده گذاشته و نایب برگشته که حاصل  
 محالات و اضلاع بر کائنات و محال حکومات بسبب مثلث با تقسام می شتافت  
 روز یکشنبه هنگام ظهر است بنفتم شهر رمضان سن یک هزار و صد هفده حاجی الحرمین  
 الشرفین حاجی حافظ مولوی محمد حفظ الاسلام بقدر ملک العلام ازین دیر غلام دار  
 نورانی و فردوس حجت و خرام شرف خرام فرمود ازین در قوه بر پیشانی نور چشم  
 نمانی خدا یگانی عبار طلال بید آمد که جو مولوی صاحب مجمع کمالات انسانی بود و شیخ  
 فتوحات روحانی در توضیح اخبار فتح دیره حضرت میور که سر ابا تیر اند و مشهور

قیاس فرمودند که حاجی خان کهرانی به وقت مصدر فساد اعمال و مظلمه افعال شیطانی مانده  
 واقع طلب و بیخ زمان و او ان که اصری از دشمنان آیند دولت به نشان کسر نشویش برداشته  
 صفت است که این فتنه سرشت باور فاقمی و او نموده باشد میر علم که چه کاره بوده که یکصد  
 موج اقبال سرکار او اواره دشت و کوه خار اگر دیده این بی مایه بان کم پایه در ساد با و  
 در کنجت او پر خشت و عیش رانجا ک و خون هر کون انداخت بحال صلحت است که قفا بر قفا  
 وسیلی بر روی آن بی از رم بی جیا جان زده آید که عبرت دیگر خود سران فساد اطراج  
 شود فلند ابر کزدگان شک بفرست اثر ارشاد صادر که برابر از ان کنار در پاکسند بر سر  
 قلاع و تعلقانی که طایفه ای تملک بخیر دست دارد و تراغ نموده و شتر او بود قمی  
 برداخته بخوی تنبه او نمائید تا بدانکه بسوزار کرده با خدا تعالی حل اعلی شانه سر تفاوت  
 از داشتن خود ابر کات اصل سافلین انداختن است ۴ بیت ۵۰ هر ان کتر که با  
 بهتر ستیزد ۴ چنان فتنه که برگز بر بخیزد ۴ ما مورین حسب الامم جلیل القدر متحرک و برگاه  
 قریب فاضلیور و شکر پور رسیدند کشتگان حاجی خان از خوف جان برود قریه سموره  
 گذشته در مکانات محفوظ رفته مثل موش در سوراخ فرودند کسک طغرا از مردم فخر غلوه  
 سانه داله با حاطه آفتند محمد نصیر خان از جانب غربی و بعد الله خان برود دیوان  
 سلامت رای از شرقی محیط شده جنگ توپ و بندوق آغاز کردند جهه و جهاد در از طرف  
 انی امکان در رخ نبود توپ و بندوق و صاعقه یکا و برق تکلیف اصابا چشم میزدیده  
 دل مخالفان کو میکرد گول بندوق سبان مگرگ ذوالله می بارید و تضار او خورشیدین

زرین کلاه که بر وسط تخت زمرودین استوار کرده سکان محاذت خط معدل النهار طاعت  
 انوار است افزود و در غلظت شب جگر سوز گردید کوله با تفنگ از یکی سپاهیان کویون  
 منش از طایفم بهیچ نبامیدت سیر دیوان مذکور برابر موضع دل رسید همانا همان پیکان اعلی  
 بود که مرغ وحش از قفس برنج عناصر رعبه شاخ شجره با تخته رسید سران معسکر بر  
 جوانی او تاسف خوردند و چون از نیشت با لازم با دفاع این سرکار مقصدی با بسوخ  
 این در بار بود حسرت با کردند و جسدش را نیز نگاه داشتند و ندانند و نشانی هم  
 سوختند پیشوایان سپاه نصرت از تپاه از بس غیرت فی الحال آتش غضب افزودند  
 در چهار استند او و ریش نمودند قلعه کیان را ز نام جلادت از دست رفتند راه بزودی  
 در یونانی نمودند و بطرف محمد نصیر خان اتجاها تمامان خواستند یک نیم ساعت حرف  
 و حکایت بیان آخر هنگام عصر قلعه را بدشت گذاشته با سرکار سپرده رخت جان  
 بر مرکب این سلامت برودند و وضوح این خبر حضرت فریدون فر فرطاطون خبر پرورد  
 پیچیدمات عزم و مصلحت بیان مرورید یکدانه شاهانه گوشش پیش را گوشواره در بار  
 عقل افزا توان گفت نبشی سلامت را می که امین و خازن قراین محمود است تفویض فرمود  
 که قد لالی ارشاد است را آویزه سامه جان سسر کرده کان نمود و لیکت را سپر  
 دیوان بر دیالی که سپر برادر چینی است متونی است مقرر ساختند که بجای عزم زاده  
 مقصدی جهات شکر فرزند باشد و قشون طغر مشون بر طبق اعرضه و در خون صیانت  
 سانه دانه کرده قلعه و شهره که در ضبط کان اسلام خان کافر است بود بصولت

اقبال این رکن دولت محمی الدین فی العز مستخلص ساخته از کدو کت مهین عابد حاجی خان  
 از کبری بیامان چشم بشکر و خدم برآده بمقالبه سپاه کینه خواه ظفر نیا به برکنار نامه  
 کردن بود و ایره ساخت نندگان خداوندی که عقل تصویر و سرپا اصلاح و تدبیر  
 در ششمنه و خیر اندوز احوال ملک اطراف و خصوص رویداد گماشتگان در هر آن  
 استخبار میفرمایند و مقتضای حسن مشاوره غافل نبوده دم بدم بر اصلاح و تائید  
 مامورین می افزایند هرگاه بمور شکر منصور و خروج حاجی مقهور از قلعه کبری مسامح علی  
 مجامع پوست فی العز را بیضا مسکو لایت در مقتضی بران گشت که فوج تازه  
 زور فیروزی ظهور ارسال پذیرد که بر سید نزل او یک دولت قوی و جان آلود  
 ضعیفی گیرد نیابان فتح محمد شور بجمیت دونهار سوار جوار طیار مثل شهباز و عقاب  
 شتاب در رسیدن حاجی خان مانند صومعه رسیده بریده هشیانه خاپور در خرید  
 مجاهدان فیروزی توانان اول بر سر قله کالک آده در یک دزد مغوغ و خاپور را  
 محاصره در گرفتند و حاجی خان بر چند نزل ازین قبله حاجت نخواست لکن از راه حد  
 منافقانه تاب مقاومت در خود نیافته قلع خاپور تسلیم گماشتگان سرکار ساخته  
 خود بقصد احرام این کعبه عبادت لا محاله بیجا بر شتافت و بیک گویان پیشین  
 عرفات در دولت چون ساعیان صفاد مرده دوید و مخلصین رو سکم مقصرین  
 لایق فون رسیده از خوف جان المن داین ناسب ساقی کوثر از مزوم اشفاق در  
 تشنه لبان داد نفاق در سیر آفروده بین مجور که ضلع متفرقه او را هر چه این

ماورین اینجانب استراخ نمود و اندر تقویض کسان این جنسور شدند و آنچه در قبض تعلق است  
 با فصل با و محنت مسلم ماند و در ماه شوال ۱۲۹۰ یکبار در صد نوزده را چه شورید و سیاه  
 اختصورت نسکه دالی بجا نیز با مقتضای ما قیاسی در خام طوی خیال آن رفت و زوگی  
 مقلد بز فریب ایا مکر در سب در لباس بود اگر آن در قافل سالاران و ستاده اسلحه شان  
 در متوجارت مثل جوال پیله و غله تباری در حقا نهاده شود تا هرگاه بقلوب رسیدند  
 تسلط مسلط بیند سلاح خود با زمین بار بار کشند و در تقدیم مهم بد طلی نمایند و آن  
 بر باطن محنی فاطن بسیر کردی رادش کیت سی قوم بی که خلی شیر و در فسادند و در نظر  
 در قریه حلیه در جا گیرش بود اما مود نمود که بستور دیگر سوداگر آن رگه را ابرو در خیال بسیار  
 و شتران قطار در قطار رسیده بکلیت قله فرود آمدند قلعه دار نما از سوده کار ساده  
 لوح غافل از کید آن کیدان ندارد دسته سیاهی بر در قلعه گذاشته خود با همه مردان مردانه  
 از خرد بیگانه اند و دشمن جان را خوش دیگر نه تصور دیده بتلافی پیشش رسیدند و فهمیدند  
 که قافل با شتی شخصی مروت پیشه در پاشی او اند نمودند استند که در هر بارش اصناف  
 معنده تعبیه کرده اند چون قلعه کیان با و ملاقات کردند بتواضع پیش آمد و اواف  
 تعلق و تکلف بجا برده موجب هم بار دار و قانون از یار امین بسیار دار بملول  
 کرده و اندک علم از مسکرت برش بر باد دیگر آنچه بحیث که همه بخوردش از خود معند  
 رسیدند و در پیش گشته از حد گذشتند آن تا جبران تسلح حلیه زویل هرگاه دیدند که بعضی  
 خدمت شان همین بهار از ریش پاشی که نبرد انقدر جنس خویش معنی در شسته کشیده

بعضی از آن مستمان بی خردوبلی میگروبی جان در اسرا میریدند بعضی را برین در میان بستند قلیلی  
 باندک پوش ازین پوش خردوش ترسیده بتلال مال دویده از خوف خریدند و فی الفور نسیم  
 در زمان بر در قلعه بران دوستانه آدم قایم بویاقتند بعد قتل شان قلعه را قبضه کشیدند و چون  
 این خبر به بیگانه عطلت مروض گردید پانزدهم شیخ بهار خان کبیری بعد از آنکه خان کبیری  
 خان اکلن حسب احکم و رسالت با نفوس کبر رفتند که اگر بمجنی بریشان از قبل راجه  
 درین سوخته جان نیا برزاققتین مکاران برسد ماورین سرکار رسد و اه شان بویه  
 روی شان شکسته تا پشت سایقین دست شکسته شود شیخ محمد مورخ بلخین بدو شکست بخار  
 قلعه مقرر که زنده قلعه را احاطه کرده و لشکر راجه که در حال بود بپشتان می آمد و کسک طرف  
 پیکر سرکار با آنها در خورده بقوت سلامت سرکاران را شکستند و در میان قلعه با بی کمک بپزه  
 دیده چون بیدر خود لرزیده بپندار ایمن در قلعه معقود لامحال تصورین امان خواسته  
 قلعه را گذارند سیاه روی ابد بخانه ای شان که دار البوار تو ان گفت بچوسله شده  
 شتافتند و این فرود ببت نهم ماه ذی قعدة ۱۲۱۹ هجری بمعرض کردند و چون در حضور  
 مشرد شور و فتنه و فتور حاجی خان بی شور که بوضع دیگر رسم صفحات فواظر انسانی  
 دولت میشد درین وقت مستقیم گشت که او در وقت طلب سبک برهوار بر کس که باندک نور  
 و قلیل خیالی می بیند ز فاش می آیند و بر دوش می نشیند و بهر فریب و جیل که میرد آید و کسک  
 هم بزود مقابل نیاید که اقبال سرکار لشکر فکاری فرماید و از بی حرکت خجالتش پیش آید  
 درین ایام متوسط مواد منفاتن ساکن بود و بلخ مجبور درین نادان شورشی بسود کرده

کرده پیش پشواه رفت و محمد خان را با انواع اطلاع با خود گرفت و با خلاص قلمبه دها که خست  
 اکنون نوعی تدارکش باید خست تا من بعد متنبه و مورد شباهه در حجره کبری مثل حاجیان  
 متکلف ماند و دیگر در همه قسادی و تقابل بدل نگذارند نیا علی نیا علی محمد سیال بول خان  
 خدمتکار بجای قلعه دها که مقور و محمد نصیر خان و خیر محمد برادرش و فتح محمد عزیز و عبدالرحمن  
 و هر را جایز فرمودند که رفتند اول بر قلاب کاری بپی مجادله فشرده با طهار سوم شعیب  
 و جلادت در علان مرتب خرم و حفاظت نمودی بهوشیاری و قاعده سپه دار بیدار  
 و آیین قدیم این سرکار بطوطه نصب بعین سازند که استخوان شکنی خرمین بر کور نشود و قفل  
 در سقسه و در اگر در روز دوم بهادران مسکرا قبایل از کمیت کیفیت فی صین سبب توهم  
 نموده محمد نصیر خان و برادر او خیر محمد و حکومت سکه و یک بلین و جمع جاگیر خواران ضلوع  
 غربی از طرف غرب فتح محمد و عبداللہ خان و دو سومانگه و دو بلین رخ خرمین کمرانی  
 از جانب مشرق قلعه کبری و ایر اندر دنیان تمام ترنج و کبر و سبب ظلمت مقابل و متعاقب  
 شتافتند از سر بازی و براندازی در کتازی و حیلہ سازد در پنج کزده شمشیر آمدند  
 زنده و سوار خان سپاهی از طرف مقبول چند سببی مخرب و از طرف دشمنان  
 دو از ده کس بلاک و همین قدر زخمی بر خاک افتادند هنگام شام هوای فتح بر بر جسم  
 الویه عالیہ با تبر از آمد و خاک بر میت بر فرق اعدا افتادند کشت بشت داده از  
 میت این شیران همیشه و خاد پیلکان کو بسیار بجای مانده بود پاه بیورخ شمشیر کبری در رفته  
 در قلعہ قایم بستند و گوشت با محمول در کنگه و محمول جبول آسائستند محصوران قلعه دها که

بشیتد انیواقه زمام استقلال از دست گذاشته بای استقامت تک بند هشته تظلیه قلوبش  
 گماشته گان سرکار داشته امان جان خو هسته از سر زمام سپهری سلاح دار سبک بر خاسته  
 رفتند و راه خود پیش گرفته و مدت محاصره قلعه کبری الی شهر ماه کشید و حاجان زنده  
 کشمکش شبانروز جان سوخته دل سوز و لبان آه بود و چنگال یوز و فوج سرکار غالب  
 و فرود از خان جله سار مکراند و زو فتنه باز بدروز بسیاروسی از در صانع بر آید و بطریق  
 دفع الوقت بمن بنای صحت جانیرخت که تا این کنار نماند اختیار تصرف ملازمان  
 سرکار باشد و از ان لب نامه مذکور دستور در جادو و معاشش او مجوز قلعه امتحان این  
 دولت استخار نمود و بعد در دوا و ان بود و ارشاد معصوم قرار داد و بدو ختم بر دولت  
 سعادت ساخته از غریب تا یساید اقبال آن فرمودن و شرح قابل الکتب تاریخ دهم شهر  
 ذی قعدة سن نوزدهم از عهد سیردیم عبدالصمد خان خلف سردار سر فر از خان بازرگری  
 که مختار علیه امور سلطنت بود بسبب بجه خاطر ی برادران از قلعه ارباب توقع مراجعات  
 بر در دولت آن منویح مروت در قلعه دیر لور فایز از آنجا که ذات مصدر عطیات  
 این حاکم دوران خدیو گیهان سراسر کرم و الا حسان بود مقتضای و الا منشی در یاد  
 نظر بر غور اقرارم خصوص بر دروازه رسیدگی او نیز بانی و سواستاد از صدق و نوبت مبلغ  
 شهر هزار و پیمه نقد و مت یک تهبان با رجه از قسم اول حکام ترخیص با و مدار است  
 فرمودند معاونت حضور افضل علیجان و مبایعت او با انتخاب  
 و بمصلح شدن او بجای جان در موافق فساد و شرارت

فضل علیخان بالائی که مرد حقیقی خیالی لائالی است رشته نسبت دختر خود را بخبر شلم خسته  
 از گفتار و کردار خود نبیند است پر دخته خاست که نوشته قلم تقدیر بگذراند که بر ناقص حکایت  
 و این امر نا ممکن را بقوت امکانی با معای پرواز غافل از نیکه + بیت + این سخن باید  
 بآب زر نوشت + کرد و سر بزگرد و سر نوشت + اصلاعی که در جا و ادساش فحاشی با زخمید  
 سابق بنام او واجد او شش جایز بود و در سر فرزند آن تمسک تقسیم خسته خود به تامل بود هر  
 که شهر قدیم و از حدوث حوادث ویران افتاده بسی تمام پر دخته طرح اقامت در این خست  
 و حادثه گل محمد پسر سما به خان پیر خاست که یک گلی بود از باغ شرارت مسکن او از شهره  
 که این فضل علی نام این شهر نو نهاده بنیایت قریب فتنه گل محمد و فضل علی که سر ابر فساد  
 و ریب است بمصلح شده سواد فسرده فتنه را تحریک توران دادند مولوی احمد الدین  
 و اعطی که خود را سلطان الو عظیم می نامید تقبیری در نو شهره رسید و در کجیت ماده  
 معده با طهارت اول جلی و تاویلات وضعی بود فی کفر فون لکلم عن موضوعه طبع فاسد علی را  
 از سوز مزاج مستوی که پیشه مجبول بر انست بسوز مزاج مختلف رسانند و ازین توهم نادان  
 حرف و بیان گرفته حاجی خان را که در مطوره غفلت با کلیم عطلت کشیده بجز و خطرا  
 لاچار بلا اختیار عتکات و رشت تبنه و ماده صد هزار شرد شور گردانید و جوار این بمر  
 فاسد نمش را بیکلین پریشان چند با هم جمع که ه شور نمانید و روز زنده خانا خاسته  
 بمادی و قریاتی و زمینی که با نظیر ال اباد در تصرف گماشتگان سرکار عظیم الو قاری است  
 مستخلص کرده این همه مفسد ان محاصل از ایکی خسته از در تعادش که مقسوم تو اند

در مقابل و محاربه گشت و یک جا و یکجا خواهند بود هنوز این تقریر در تحریر قسم حکام  
 نه پذیرفته و دشمنی فتنه در اشتغال نگرفته که اقبال عدو مال نه گانعالی شکر فکری و نمود  
 تعلقه کوت مهن مع مضافات که در دست تصرف فضل علیان است اسلام خان از جسد  
 بران تاخته و کوت مهن را که در قلعہ شش بسیده اند هم بشیده و شهرش نیم ویران محافظ  
 می جگر و ناتوان اند بیک محله اشراع ساخت محمد خان سپه فضل علیان که در شهر بهاسر میماند  
 بمقامت و در فتن اسلام مجددی چند شتافت و در عرض راه کسان اسلام با دسترسیده  
 و او ترسیده در قلعہ نکاله فرید اسلام میان اورا بمحاصره گرفته و با هم گریصم گشته جنگ  
 بندوق در پیوست بیرونیان مورجال بستند و قلعو با چکه که اندک فاصله داشت تقبض میماند  
 فضل علیان در آیه اسلام خان توب و لشکر دیگر دستاده که قلعو نکاله را با جاطه تنگ گرفته  
 مخوی کنند که بچه فضل علی اسیر شود فضل علی با سماع این اخبار گرفتار بجز حضرت ارگردیده <sup>ناله</sup>  
 قاضی محمد حسین را که وکیل می بود بحضور ارسال ساخته موزع شد بیت + بیت + بی جا  
 روز ما هم جوین است + بی بیات شیر اسیر است + و خود فضل علی با دل شکسته  
 و سلاح گشته با علامی چیده که در شیشه هستند بزرگ و در ۵۰ در ۵۰ ساپور و با تدرک قوت  
 اسلام این کافر گشیش نتوانست پیش رفت در عبور عایزر ماند و بدن عنایت دایمانت  
 حضرت اقبال عالم دیگر استغاث مستعان نیافته و بیضه استگانت دستمانت ثانیاً  
 بحضور رفته این بیت مروض گردانید + بیت + ابرو میرود اگر خطا نوی با  
 که بپوان عمل نامه سیاه آه ایم + جناب عالی که مبدافین دور یا عفو می بگشت

رحمت اند + ایات + شیر مردانند در عالم مدد + کا زمان افغان مظلومان رسد +  
 با یک مظلومان زبرجا بشوند + انطرف چون رحمت حق میدوند + جگر مرد و اورسے  
 رحمت اند + ہم جو حق بی علت بی رتوہ اند + مریانی شد سکا شیر مرد + در جهان  
 دار و تجوید غیر در + ہر کجا در وی دوا آنجا بود + ہر کجا فقری تا آنجا رود + ذلات  
 اورا با پ کرم و جیانشہ محمد نصیر خان رہ فرمودند کہ فی الفور نصیر فضل علی شدہ و چون  
 برق بر خرم چشمت سلام خان زدہ خورد از ہر نوع صلابت و عہابت اورا با یک  
 بسوزد و محمد خان ولد فضل علی ملاز محاصرہ رساندہ شمع اعمال بردہ اورا اور شہستان آمانے  
 اور سر سنا فرزد سبحان اللہ از بزرگان عفو خط و از خوردان سپہو خطا بنا ذات کامل  
 الصفات خدا یگانی مظهر اوصاف صدیقی و مصد ر خلاق محمدی علیہ الصلوٰۃ و السلام انک علی  
 خلق عظیم جرات داندیشہ ماصواب آن بر اندیش مستلزم اصناف نادیدنیست  
 انواع تہذیب و تخریب بود ذات عالی محض بکارم جلیت و معاطم حضرت خود دیدند ہمہ  
 ذو ایل ضیایل اورا بذیل جلال شامل پوشیدند و محمد نصیر خان کما از مخزن فیض نقد  
 کعب آوردہ بر اسطہ اجماع عساکر یانیا بر امور ضروری سرکاری یا خانگی چند روز ہر گاہ  
 توقف در زید و فضل علی گذر نامشہرہ با جا پنورودہ گردید از ورود نامر خود خبری نشنید  
 و در شکر اثری ندید مضطرب گردید اطراق کردہ تقشیش گزید محمد نصیر خان ہر گاہ از  
 گذر کوت بہتین عابر فضل علی از سربہا کہ عبور کردہ بکوت بہتین عازم لشکر سلامیان  
 اسلام خان کرچیہ رفتہ تباہیہ قبائل خداوندی قلعہ سہرانی کہ بخورہ امداد سہرہای قوم

بلوچ کو پانک بود ضمیرہ تعلقات قدیرہ تعریف فضل علی در آید محمد نصیر خان بعد اظہار اینہ  
 مہم اشفاق از فضل علی خان سراپا تعلق و خد رضا نامہ رخصت شدہ معاد و جاگیر خود  
 و فضل علی نظم و نسق بہات قطعات از رخصی ممالک متعارفہ دیدہ راجع ششہرہ و بانکہ  
 ایام واقرب اوقات حقوق سعادت و معاشرت و سعادت سرکار گردان افتد ار  
 بقوق منافقت و مجاہبت و مباہلت بسمل حقہ باز همان فساد و ایقاع از تجدید  
 طرح افکنند + ایات + اصل بد و خطا خطا کنند + بد گہر با کسی وفا کنند +  
 در رخصی کہ تلخ است اورا سرشت + اگر بر نشانی باغ بہشت + و در از جوی غلہش  
 بہنگام آب + بیشک گلین ریزی و شہد ناب + سراپا جام گوہر بکار آورد + ہمان  
 میوہ تلخ بار آورد + مولوی احمد الدین در عطف بوظیفہ برہفت پایہ مشہر کہیں آمدہ  
 خلیفہ در اور محراب بدگوہری با دواز بند خواند کہ خلیفہ سبح منابر فلک با وجود  
 سیاہ و سیہ چینی گشت حیرت از سماع این کلمات بہرت و سماع حسرت در ماند  
 و حافظ گل محمد بر جا برتا دیلات عقلی و تسویلات نقلی ان در عطف مفصلاہ انکہ کلمہ سہ  
 ترغیب نشاندہ و برہ محمد خان از محمد پور کہ جاواد سعادت دست بر نکاشتہ حاجی بہمان  
 پیش فضل علی بن رسید و مواد شہادت را علاوہ کردید و حضرت مخدوم حامد محمد بخش  
 در ز شہرہ نردول جلال فرمودند و فضل علی را بر فساد رغبت با فرودند لکن بعد از  
 چند یوم نقش صحبت شان خوب بنیست و با وصف اوب جناب حضرت مخدوم محبوب  
 سبحانی نور اللہ مرقدہ طبع فضل علی از حضرت مخدوم الملک گشت خلق زبانی جلال

بحال مانند اتحاد جانی و فضل علی بی بسا در قلوب بباد و پیر چهره مسکن مخدوم الزمین گردانید  
 چون مخدوم الامام تمام شصت و هشتم و قاطر بسیار در زیر بار سفرش تسبیح شریفه و سترن  
 قطار در قطار تحمل نیکو ان با اشتهای غلبه و صدایق ملو از زرد جو اهر قمری شامسوار در سلطه  
 ابدار در رکاب داشت فضل علی بروج بس شکار چشم طبع بسوزن شرکان و مع در شسته نگاه  
 آرزو اموال او شان و دخته و جمع خیال در قافوس و باغ و فسیله توقع در دغ و دروغ و دروغ  
 برای خد و استیلاط و جوی که بهم با نخلیا او متعابد سرکار را کفایت نماید در سرگرمی  
 حضرت مخدوم الزمان که خود سوداگر شرشار دارند با وجود سستی و سبزه خونی فضل علی از  
 جنون بر فریب و مقون نظرساخته و اورا در پیشه سرقت استناد و سلطان السارقین  
 پنداشته و در زیر مسارت سر ابا استناد و در سرخیل خوان شایاطین انکاشته تریده  
 با رصف طینان آب دریا و هجوم پیشه و یک خستات الارض بی انبهار و فقیران میسده  
 بطرف قادر پور نهضت در زیند و درین آشنایند کافعالی که جهان در نش عالم پیشش ناید  
 سنا بجناب رسول الله علیه الصلوٰة والسلام شیخ حبیب الله در اہمت فضل علی و ستادند  
 کہ از معانی علم صولت قہرمانی اورا ابواقعی ترسانند و از مکارم دولت خدایگانی مژده  
 برسانند و از راه خلافت و طریق اختلاف کہ در پیش گرفته است باز گردانند چون  
 شقی ازل را اہ بیت و اہدای نادیان مہدی سعادت رہنمون نشد و سوار علیہم السلام  
 اہم لم تدریم لایوسون از ترسانیدن و نوید رسانیدن و کیل خلافتا شرفش و بہمان  
 پنج صہلات و مسک لطالت سہلک و کام سپر پروده بجای خان جواز کہ کرده و تخم

سلطان که در مزارع جانبا هم در گذشته و بایاری حرفت و پیمان غایبانه مطر گشته بهن آب  
 تو کید و تاسیس و تجدید و در گد و ریشه اش دو انده بر سیدین ملک دلو مانگت عبد الرحیم قوم  
 ما چهی که هر دو معتبران حاجی خان اند بران مقرر کردند که از کطوفت حاجی و از طرف ثانی فضل علی  
 شتافت و قریب چاه شاسروال که چاه نکبت شان است یکد را دریا فته با هم عهد و پیمان  
 اتفاق بندند و کمان که چاه نخب در چاه طلسم فرودت و در شید ظلمت سوز عالم افروز  
 عهد تیرگی شب شکسته بنور افزای خاک سید درون سخت باطن سخن بست بر لب و آفت  
 تاریخ چهاردهم شهر محرم الحرام ۱۲۲۱ بمیزار دو صد و بیست یک این هر دو شقیان سوخته آخر  
 رسید رویان شورید که سر بر چاه مذکور فراسیم آمد و بر مخالف سر کار با هم مخالف نموده  
 سر کنون بچاه او بار فرود رفتند و در یک محله که با هم ساختند مرکب جبارت و بارکی خست  
 و وصلانه بی اختیار دلی او باز نشل اشتر گسته بهارتا خسته مجامره قلعه سر کار کبریا  
 قاضی نظر محمد نیا بر ملاحظه حدوث و محضراته متعلقه تعلقه سرور کبر رفته بی خبر ازین  
 حادثه و بی احتیاط ازین مسئله مجله گشته می آمد که اسیر سر خچه تقدیر و ما خود شکوه  
 این شیریران سیه ضمیر کردید متبه بد اس محمد قائم پسر قاضی مذکور باین قصصا ناگهانی  
 در قلعه محصور دور و در تاب مقاومت آورده سیوم روزان حواسته بتولین کلید قلعه  
 و تخلص قاضی و سکین و تحصیل حرف سلامت جان با و طمان خود داشتند و فرود  
 این خبر حضرت خود بزود فلک شکوه ارشاد فرمودند که محمد نصیر خان و فتح محمد کمان  
 سلو داله قطره زن رسیده تدارک جامع عساکر دیده کیمتی نمایان و لشکری گران بر سر

بر سر شوخان دومی و ما را از روزگارشان ببارند و این مقدمه را سهیل نالکارند و از لوازم  
 خدمت و بر شیباری و در رسم تدبیر و سپهسالاری قیماز و قایق فروگذارند عبد الله خان برادر  
 خود فی الفور سیر کردگان نامور پوست و دیگر انواع را بواسطه سرانجام محتاج سفری بخلد  
 عطلت و این سپهسالاران بر کثرت رقت لشکر کجا طمکزه برکناره ناله اخنار و اه قتل  
 دریا سیاه ز غار بیکبار رسیدند و نبدگان بکنند زمان که چون اطفال خون ذوقتون بسبابه  
 در حرکت شیران دل بر کس در پناه کیفیت فزاج هر یک یکبار می دریند متوجه داد  
 و اعانت ما این شده در شش روز مقدار پانزده هزار پیاده و سوار کارگر که از شیر زن  
 کامل عیار پیش نصیر خان سپهسالار رسانیدند خوان منصرف پشت بقلبه در و لشکر کار  
 کرده سورچال بسته استقبال قائم شستند و مبارزان طغر نشان در مقابل نشان  
 صف بستند خیر محمد برادر نصیر خان مع عبد الله خان و بر و پلتن بولاس سنگه بر میدان  
 شتافته مخالفان را بمقابل کشیدند عبد الله خان و ولد حاجی خان که خود را برستم رقت  
 پسنداشت و یوسف خان برادر فضل علی که او نیز خود را فرعون مصر مکان جاکیش  
 می انگاشت بمصاف رفته لشکر قتال را اشتعال داوند و بانگ آذینش تحمل حله برستم  
 دلان سرکار نیارود و نیز بیت فاحش در مکان خود با در ترگون افتادند و نامی  
 بلوچ قوم کوبانک بانک فلک الموه ششیده پیش کعبه جل بر سجده حیل نهاد و علامت  
 قوم چچی و دیگر سپاهیان بسیار از ان شوخان شتافته شعار بدار ابوار رفتند و مقابله  
 کلیم سمرقند استقبال در اول گرفته لشکر سرکار سورچال پیش بدو فتح محض مع عیالته

و به متصل اینج بکهرای سلامت کوجه اقامت ساخت محمد نصیر خان خیر محمد به طرف مقبره  
 اختیار خان مرحوم بمن از تخت کشتش و کوشش طرفین را عدی عدی نمود و کشتگان جانبین را  
 حصری عدی و عدی آنی تقدیر از آنش که منصور حضور در جهاد و جهدی و از متحران مقهور  
 در مقابل رو کدی بدر جهادلی بسین شقاوت ان روی الطبعان دوره مجاوله از تیار  
 دور فلک دار بران قرار فیت که در روز در مکان مجانبه بدوق از طرفین میان و روز  
 سیوم فقیله توپ در استعمال نهایت کار یکبار زار شعله توپ با از سر کار با نایره بند و  
 دشمن کسار کویا بر اعدا دولت ابدانار حواری بود از تب بلح تاریخ بست یکم ماه  
 محرم جوئی از سواران فرزند منبر مرکز قلعه بر کار آسا بر آمد از بر کاری دایره کردار گردید  
 اندر میان ویدد که کم اند و دیدند توپ شان که فتح جنگ نام داشت از قلعه بیرون کشیدند  
 و مقابل بگرسشده در صفت مجاول و مبارزت مبارزت و زیدند گاهی اینها برآنها  
 نظر مستیرانه استگانه کردند و در حین آنها برینها یورش متهورانه لی جکرانه آوردند که  
 سخر محمد نصیر خان فتح محمد مفصل اطلاع رسید و از نظیر و لشکر طغریک پیر مثل و با علم  
 جنود یک نامو با هانت بهادران بصد فواد بلنگان کوهسار میجا متوجه گردید از آنست  
 حاجی خان و فضل علی مع یکی افغان سپهران قریب و یوار اینج بکهرای بادی خسته و  
 ظاهر شکسته در ظاهر کمیت حبت بسته و با سلاح جدال مسلح گشته ترک گزیدند و دولت  
 دولت خدادندی کارستانی نمود که سپاه پیشه متحران کمال تباہ و در سبیله شیب  
 و فرار در خیل چشم ان قوم نایکار افتاد و چون کزیران از قرارگاه سرداران بی استقامت